

نکاتی درباره آنچه در جلسه روز جهانی زن در لوس آنجلس گذشت!

یکشنبه هفتم مارس به مناسبت روز جهانی زن (هشت مارس) در شهر لوس آنجلس جلسه ای بر گذارشد که حدوداً ۴۰ تا ۵۰ نفر در آن شرکت کرده بودند. این جلسه را فعالین اتحادیه کمونیست ها (سریداران) با همکاری حزب "آر سی پی" آمریکا سازمان داده بودند. اما عملاً اکثریت مطلق شرکت کنندگان از فعالین حزب "آر سی پی" بودند. من هم جهت گذاشتن میز کتاب و ارائه انتشارات چریک های فدائی خلق ایران به این جلسه رفته بودم.

در این جلسه ۳ نفر سخنرانی کردند که دو نفر از آن ها ۲ زن آمریکایی بودند که یکی از آن ها از اعضا "آر سی پی" و دیگری ژورنالیست و برای نشریه "لوس آنجلس تایمز" می نوشت و سومی یکی از اعضا سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) بود به نام سوزان.

سخنرانی که عضو "آر سی پی" بود در طی صحبت های خود مبارزات هشت ماهه اخیر توده های میلیونی مردم ایران که زنان، از سنین مختلف خصوصاً دختران جوان در آن نقش برجسته ای داشتند را مبارزاتی صرفاً "علیه احمدی نژاد" و نه مبارزاتی با خواست سرنگونی کلیت حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی اعلام نمود. او با چنین ادعائی نشان داد که درک درستی از آنچه در ایران می گذرد ندارد و نمی داند در این ماه ها، توده های میلیونی در خیابان های شهرهای ایران با فریاد شعارهای "ساختار شکنانه" از جمله "مرگ بر خامنه ای" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" تمامیت رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم را نشانه گرفته اند و زمینه این خیزش بزرگ سلطه بیش از ۳ دهه حاکمیت نکبت زده و جنایت بار دیکتاتوری است که تسمه از گرده توده های ستمدیده و به خصوص زنان کشیده و به همین دلیل هم آنها نقش بسیار برجسته ای در این مبارزات ایفا کرده و به چنان فدا کاری هایی میادرت نموده اند که حیرت جهانیان را برانگیخته است. سخنران دیگر که برای روزنامه لوس آنجلس تایمز می نویسد در سخنرانی خود میشل اوپاما همسر رئیس جمهور آمریکا را یک پدیده "شگفت انگیز" و در واقع "دست آوردی" برای زنان سیاه پوست قلمداد نمود که البته برای کسی که برای یکی از رسانه های بورژوازی امپریالیستی آمریکا می نویسد امر عجیبی نبود. بالاخره نوبت به خانم سوزان یعنی سخنران ایرانی این مراسم رسید که به زبان فارسی و از روی نوشته صحبت می کرد و سخنانش بوسیله مترجمی به انگلیسی ترجمه می شد اما عملاً بین سخنران و مترجم هماهنگی وجود نداشت و مترجم گاه گاهی از سخنران در خواندن نوشته پیشی می گرفت بطوری که یک بار به همین علت از افراد حاضر در سالن "عذر" خواهی کرد. علیرغم این ضعف او در صحبت های خود تلاش کرد تا ثابت کند "حجاب رکن اصلی" حاکمیت جمهوری اسلامی است. وی جهت اثبات این امر آن قدر حرف هایی کلی و سطحی زد که اکثر شنوندگان خود را خسته نمود تا آنجا که چند دختر جوان آمریکایی بعد از مدتی گوش دادن به حرفهای وی خسته شده و سالن را ترک کردند. خانم سوزان بر اساس بینش رفرمیستی خود که به اعتبار عضویت در سازمان ۸ مارس و کارزار زنان تا مدت ها بر این باور بود که لغو قوانین زن ستیز را نباید با سرنگونی جمهوری اسلامی گره زد، بدون هر گونه استدلال و فاکتی به این توهم دامن زد که شیرین عبادی کسی است که برای "بهبود" وضعیت زنان ایران مبارزه کرده و می کند. این بینش برای کسانی مطرح شد که در واقعیت از همه آن چه در ایران می گذرد و از جمله ماهیت عملکرد شیرین عبادی اطلاع درستی نداشتند و نمی دانستند که شیرین عبادی در هر نوشته و سخن خود بر تعهدش به قوانین ارتجاعی و کاملاً ضد زن جمهوری اسلامی تاکید می گذارد و می گوید و می نویسد که در چهار چوب همین قوانین فعالیت می کند. در شرایطی که متأسفانه شیرین عبادی حتی از طرف رسانه هائی که در آمریکا مردم بیشتر به آن ها مراجعه می کنند مانند رادیو پاسیفیکا (برنامه پر شنونده و بیننده ای می گوید) به عنوان کسی که در راه "رهائی" زنان ایران مبارزه می کند معرفی می شود خانم سوزان به جای مبارزه با چنین دروغی خود به ترویج این دروغ پرداخت. امری که اثری منفی بر شنوندگانی که از واقعیت های جاری در ایران بی اطلاع اند می گذاشت!

وقتی که به جلسه مزبور رسیدم یکی از کادرهای "آر سی پی" که در مقابل میز کتاب این جریان ایستاده بود و من وی را بیش از یک دهه است که می شناسم را دیده و پس از سلام و احوال پرسی پرسیدم "کجا می توانم میز کتاب ام" را بگذارم. اما وی که مرا به عنوان یک فعال سیاسی چپ به خوبی می شناسد و می داند با چه جریان سیاسی ایرانی فعالیت می کنم و بارها چه از طریق تلفن و چه در کتاب فروشی "آر سی پی" و چه به مناسبت های دیگر با همدیگر حرف زده و بحث کرده ایم با بی پریشی کامل که در سکتاریسم این جریان ریشه دارد گفت: "نه، نمی توانی میز بگذاری" از او پرسیدم چرا ، در پاسخ کمبود فضا برای گذاشتن میز را مطرح کرد و گفت "جا نیست". ولی من می دیدم جا هست و این حرف بهانه ای بیش نیست و چون نمی خواستم حق دمکراتیکم برای گذاشتن میز کتاب پایمال روحیه سکتاریستی این جریان شود بر گذاشتن میز کتاب پا فشاری کردم. پس از مشاهده پای فشاری من عضو "آر سی پی" مجبور گردید بدون پرده پوشی علت اصلی که واقعا نشان دهنده "سکتاریسم" و "تنگ نظری" آن ها و آن جریان ایرانی که با همکاری اینها جلسه را گذاشته بودند بود را طرح کند. به همین دلیل هم گفت: "راستش مساله خطی در میان است و چون که شما با ما هم خط نیستی" پس نمی توانی میز کتاب بگذاری. من با این استدلال که "مگر ما برای ایجاد دنیایی مبارزه نمی کنیم که از اینگونه دردها وجود نداشته باشد؟" گفتم "می دانی ما با همین گونه مشکلات با جریانات سبز هم روبرو هستیم؟" و بر خواستم مبنی بر گذاشتن میز کتاب اصرار کردم. آن ها اصرار مرا نشانه "دگماتیسیم" ام دانسته و مرا "دگم" خطاب می کردند. همین حرف از زاویه دیگری نشانه سطح نازل درک این ها از مقولات علمی را نیز نشان میداد. در حالیکه در واقعیت "دگماتیسیم" خصلت کسانیسست که با الگو برداری از نظرات رفیق مائو می خواهند "پا را اره کنند تا اندازه کفش شود" جریاناتی که بر همین مینا ایران را هنوز کشوری "نیمه فئودال ، نیمه مستعمره" ارزیابی می کنند و بر اساس همین تحلیل به دنبال شیرین عبادی ها رواند. پس از کلی بحث با توجه به پا فشاری من مبنی بر گذاشتن میز کتاب و این واقعیت که من بلند حرف می زدم که سازمان دهندگان ایرانی مراسم هم بشنوند و فردا بهانه نیاورند که "نمی شنیدند" و "نمی دانند" وقتی که دیدند این بحث ها دارد به ضررشان دارد تمام می شود و دیگران داشتند می شنیدند از من خواستند که برای حل موضوع "به بیرون از ساختمان برویم" که با پاسخ منفی من روبرو شدند. در اینجا فکر کردم میتوانم با باز کردن بنری که همراه داشتم به آنها کمک کنم که بهتر موضع مرا بفهمند از همین رو بنر را باز کردم ، بنری که تصاویری از برخی از جنایات رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و همچنین در دوران احمدی نژاد این پاسدار تیر خلاص زن و همچنین شعار "سوسیالیسم یا بربریت" و آرم پر افتخار چریک های فدایی بر روی آن نقش بسته اند را باز کردم و از آنها پرسیدم "مخالفتشان" با این بنر چیست چونکه موضوع "خطی" را پیش کشیده بودند. به جای پاسخ به این سوال یک نفر از آن ها پاهایش را گذاشت روی بنر. من باز با هدف آنکه چند ایرانی عضو سربرداران که در جلسه حضور داشتند بشنوند و برای حل مساله اقدام کنند با صدای بلند گفتم "به هیچ کس اجازه نمی دهم چنین اهانتی بکنه!" اما متاسفانه فعالین سربرداران سکوت کرده و حاضر به دخالت نشدند. آن ها در حالیکه می شنیدند که من می گفتم "بگذارید با یکی از ایرانی های مسئول جلسه" صحبت کنم باز هم حاضر به دخالت نشدند. پس از تمام این اتفاقات تصمیم گرفتم بنری که همراهم بود را به دیوار نصب کنم و کتاب ها را روی زمین بچینم. پس از گذشت حدود ۴۵ دقیقه و پس از خرابکاری های فعالین "آر سی پی" ها و مصمم بودن من که با نصب بنر و گذاشتن کتاب ها عملا کارم را پیش می بردم ، یکی از سربرداران ها که مرا در مسیر نزدیک ساختمان جلسه دیده بود و مرا نیز خوب می شناخت و می دید که این کارها باعث آبرو ریزی شده است آمد و گفت که من "ترتیبش را داده ام" و مدعی شد که "آن ها شما را نمی شناسند" این ادعا همان طوری که در ادامه خواهید دید یک دروغ بیش نبود. گفتم "عجبا! کمی صداقت هم بد نیست. اولاً آن ها مرا خوب می شناسند و می دانند من با چه جریانی فعالیت می کنم، پس دلیل این اقدامات ضد دمکراتیک از عدم شناخت آن ها از من نیست، بلکه نتیجه تنگ نظری و فرقه گرایی آنهاست" در همین رابطه این را اضافه کنم که یکی فعالین "آر سی پی" که از قبل با هم آشنا بودیم و بارها با هم در باره مسائل گوناگون گفتگو کرده بودیم نیز در آن جا بود و وقتی از او پرسیدم مرا به خاطر می آوری جوابش مثبت بود که خود این امر نیز نادرستی این ادعا را ثابت می کند.

لازم است تاکید کنم که اقدامات غیر دمکراتیک آن ها به آن چه گفته شد خلاصه نمی شود پس بگذارید شمه ای هم از آن چه برای رفتن به سالن و در داخل سالن رخ داد را بگویم. هنگام رفتن به داخل سالن به من گفتند "تو باید بعد از اینکه همه رفتن داخل ، بروی داخل و روی صندلی که ما تعیین کردیم هم باید بنشین ، من به

خاطر آن که موضوع بیشتر کنش داده نشود با این عمل غیر دمکراتیک آن ها توافق کردم در ضمن این عمل هم با مخالفت فعالین سربداران که در جلسه حاضر بودند مواجه نشد. پس از پایان صحبت های سخنرانان نوبت به بخش پرسش و پاسخ رسید من از همان ابتدا دستم را بالا بردم ولی آنها بی توجه به اینکه من نوبت گرفته ام نوبت را به دیگران که مجموعاً از هم "خطی" هایشان بودند و بیشتر "خودی" تلقی می شدند می دادند تا اینکه یکی از افراد حاضر در جلسه که دختر جوانی بود با نشان دادن من گفت "او مدتیست که دستش بالااست" و به این ترتیب آن ها مجبور شدند که به من هم وقت حرف زدن بدهند. در صحبت هایم بطور فشرده و کوتاه به نکاتی از صحبت های ۲ نفر که از نظرم واجد برخورد بودند پرداختم . در جواب سخنران اول گفتم اگر "شعارهای توده های میلیونی در هشت ماه گذشت را معیار قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که توده های در بند و تحت ستم ایران واقعا خواهان سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی هستند و اصلاح طلب و غیر اصلاح طلب برایشان مطرح نیست . به اقدامات جنایتکارانه امثال موسوی و کروبی اشاره کردم و نشان دادم که برای کارگران و زحمتکشان همه دارو دسته های درونی رژیم سرو ته یک کرباسند. در رابطه با صحبت های سخنران دوم به این نکته برخورد کردم که گفته بود میشل اواما یک پدیده "شگفت انگیز" است و گفتم که رنگ پوست تعیین کننده ماهیت طبقاتی افراد نیست . سپس به نکاتی در ارتباط با صحبت های خانم سوزان پرداختم. در این رابطه گفتم که او "۴۵ دقیقه به اصطلاح در باره مساله زن صحبت کرد ولی حتی یک کلام در باره وضعیت زنان کارگر و زحمتکش ایران و ستم جنسی و طبقاتی که بر آن ها از طرف جمهوری اسلامی وارد می شود نگفت. گفتم کسی که ادعای چپ بودن می کند باید در ۴۵ دقیقه فرصتی که برای حرف زدن داشته کلامی در باره ارتباط مستقیم میان منافع سیاسی-اقتصادی بورژوازی حاکم با این درجه از ستم بر زنان کارگر و زحمتکش می گفت. گفتم چرا شما در باره تمایزات طبقاتی میان زنان چیزی نگفتی. در ارتباط با "توهم پراکنی" در باره شیرین عبادی و زمینه چنان برخوردی به شیرین عبادی که همان تحلیل غیر علمی این جریان از شرایط اقتصادی اجتماعی ایران میباشد بطور فشرده صحبت کردم و گفتم بله وقتی ایران را کشوری "نیمه فئودال-نیمه مستعمره" بدانی طبیعی است که شیرین عبادی ها را "ترقی خواه" جلوه دهی و از اینرو در مورد او "توهم" پراکنی کنی. خانم سوزان در پاسخ به حرف های من گفت "شیرین عبادی از اول بد نبود". این خانم بدون توجه به موضوع سخنرانیش که وضعیت زنان در ایران بود و در پاسخ به حرف من که به "تمایزات طبقاتی میان زنان" اشاره کردم چنین گفت "مگر کارگران همه مردند" انگار من گفته ام که همه کارگران مرد اند ! هر چند که او در تمام حرفهایش کلامی در باره طبقه کارگر بطور کلی نیز نگفت. در پایان برنامه با استقبال افرادی روبرو شدم که صحبت های مرا منطبق بر واقعیت می دانستند. برای نمونه با زن مبارزی آشنا شدم. او هنگامی که من داخل سالن بودم برخی از انتشارات چریک ها را بر داشته بود و آمده بود تا پولش را به من بدهد. وی برایم از جریان از دست دادن افرادی از خانواده اش در صفوف چریک های فدایی خلق در دهه ۵۰ صحبت کرد. برایش موضوع برخورد مسئولین آن جلسه با خودم را گفتم و وقتی که او به آن ها اعتراض کرد همان فردی که می گفت من نمی توانم "میز کتاب" بگذارم به او گفت بله، بله من "او را می شناسم". و خود این حرف کذب ادعای آن "دوست" سربدار مبنی بر "عدم شناخت" آن ها از من را بار دیگر ثابت کرد.